

تأثیر عوامل ادراکی - روانی بر سیاست خارجی چین

دکتر نوذر شفیعی^۱ / لیلا مولایی^۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱. استادیار گروه آموزشی حقوق و علوم سیاسی دانشکده اقتصاد و علوم اداری دانشگاه اصفهان
shafiee2@hotmail.com

^۲. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل jackheli@aol.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۲۵ تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۹/۲۵

چکیده

یکی از دشوارترین کارها در تحلیل سیاست خارجی کشورها درک چگونگی ایجاد شدن و به عبارتی نحوه شکل‌گیری آن است. این مهم در مورد چین بسیار دشوارتر به نظر می‌رسد چراکه به اقتضای پیچیدگی فرایند سیاست‌گذاری در این کشور، بسیاری از جنبه‌های سیاست‌گذاری خارجی آن برای پژوهشگران مبهم و ناشناخته باقی مانده است. دریافت چینی‌ها از خارج و متأثر از آن سیاست خارجی این کشور به ندرت تحت تأثیر نیروهای خارجی قرار گرفته است. سیاست خارجی چین به نسبت بسیاری از کشورهای دیگر، بیشتر متأثر از روندهای درونی قدرت و تصمیم‌گیری‌های داخلی است. این عوامل داخلی به دو دسته عوامل مادی و ادراکی - روانی قابل تقسیم هستند. این مقاله می‌کوشد تأثیر عوامل ادراکی - روانی را بر سیاست خارجی چین تبیین نماید. به همین دلیل، رویکرد این مقاله تحلیلی - توصیفی است و تلاش شده در کنار توضیح هریک از این عوامل به نمودهای عینی آنها در سیاست خارجی چین و وزن هر یک در این فرایند نیز اشاره شود. ویژگی‌های رهبران، جهان‌بینی رهبران، فرهنگ استراتژیک، مؤسسات تحقیقاتی، رسانه‌ها و افکار عمومی به عنوان عواملی در نظر گرفته شده‌اند که فهم و ادراکات رهبران چین را در حوزه سیاست خارجی تحت تأثیر قرار می‌دهند.

▪ واژگان کلیدی:

سیاست خارجی، جهان‌بینی رهبران، فرهنگ کنفوسیوس، فرهنگ استراتژیک، افکار عمومی

مقدمه

با این که سیاست خارجی تا حدودی آینه چالش‌ها و فرصت‌های متعدد در نظام بین‌الملل است ولی عوامل داخلی، همچون فرایند تصمیم‌گیری سیاسی، فرهنگ، تاریخ، برداشت تصمیم‌گیرندگان، ژئوپلیتیک و ... همراه با شرایط و اوضاع بین‌المللی، سیاست خارجی کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. وجود تفاوت در رفتار و سیاست خارجی کشورها مؤید این دیدگاه است. از این رو سیاست خارجی پدیده‌ای نیست که بتوان در خلأ و به صورت تجریدی و انتزاعی درباره آن بحث کرد. سیاست خارجی هر کشوری به حلقه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن کشور گره خورده است. سیاست خارجی کشوری مثل چین نیز از این قاعده مستثنی نیست.

اهمیت مطالعه سیاست خارجی چین هیچ‌گاه همسنگ مطالعه همین حوزه در کشورهایمانند لوکزامبورگ یا بلغارستان و یا حتی فرانسه، آلمان یا انگلیس نیست. چرا که اساساً سیاست خارجی چین به اقتضای پیچیدگی‌های داخلی این کشور و تلاش پکن برای نقش‌آفرینی در خارج و تحولات سریع در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی این کشور که همزمان طیفی از جهت‌گیری تهاجمی، تدافعی و انطباقی را به خود می‌گیرد بسیار پیچیده‌تر از کشورهایمانند است که به لحاظ ساخت داخلی بسیط هستند و جهت‌گیری سیاست خارجی آنها نیز شکل تقریباً با ثباتی به خود گرفته است. سیاست خارجی چین به نسبت بسیاری از کشورهای دیگر، بیشتر متأثر از روندهای درونی قدرت و تصمیم‌گیری‌های داخلی است. به زبان دیگر، باید گفت رفتارهای سیاست خارجی چین بیشتر از موضع ابتکار عمل بوده و از خواست دولتمردان چینی متأثر است تا تحرکات انفعالی و ملاحظات بین‌المللی تحمیل شده از خارج (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳، ۲۷۹). از این رو، این مقاله در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی است که چه عواملی و مؤلفه‌های داخلی بر روند سیاست خارجی چین تأثیرگذارند؟ فرضیه مقاله که به روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار می‌گیرد آن است که از میان عوامل داخلی، خصوصیات ادراکی - روانی رهبران بر جهت‌گیری سیاست خارجی چین تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارد.

مبانی نظری: نظریه‌های تصمیم‌گیری

در زمینه تحلیل سیاست خارجی کشورها، نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است و پژوهشگر به هنگام روبرو شدن با تعدد دیدگاه‌ها و رویکردها در بررسی سیاست خارجی اولین پرسشی که مطرح می‌کند این است که کدام یک از دیدگاه‌ها و رویکردها چارچوب کامل‌تری برای تحلیل سیاست خارجی ارائه می‌دهد؟ آیا می‌توان آن‌ها را در کنار هم قرار داد و با هم تلفیق کرد؟ چرا که هر کدام از این نظریه‌ها تنها به جنبه‌ای خاص از این فرایند توجه کرده و از بیان دیگر ابعاد آن غافل مانده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد برای بهره‌گیری جامع‌تر از نکات و راهنمایی‌های موجود در برخی نظریات بهترین گزینه، تلفیق نظریات با یکدیگر است که در ادبیات روش‌شناسی اصطلاحاً به "اجماع پژوهش" معروف است. از آنجا که هدف اصلی این مقاله واکاوی مؤلفه‌های ادراکی-روانی بر سیاست خارجی چین است، می‌بایست به نظریاتی توجه کرد که به این موضوع از سطح تحلیل خرد نگاه می‌کنند. از این رو مدل تلفیقی این مقاله مجموعه‌ای از نظریات «فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی»، «محیط عملیاتی» و «سیاست خارجی مقایسه‌ای» است که از نگاه سطح خرد به بحث سیاست خارجی می‌پردازند. از نظریه‌پردازان مهم فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی می‌توان اسنایدر^۱، بروک^۲، سایپین^۳ و جنیز^۴ را نام برد. این نظریه با تمرکز بر فرایند تصمیم‌گیری از یک سو، به نقش گروه‌ها و تأثیر آنها در روند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری خارجی می‌پردازد و این گروه‌ها را از ابعاد گوناگونی همچون چگونگی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی (اجماع/اکثریت/فردی)/ نقش رهبری/ نزدیکی به مرکز تصمیم‌گیری/ پایگاه اجتماعی و توانمندی‌های مادی و معنایی مورد توجه قرار می‌دهد و از سویی دیگر، به فرآیندهای سازمانی و سیاست‌های بوروکراتیک و نقش آن‌ها در تصمیم‌گیری در سیاست خارجی اشاره دارد. نظریه «محیط عملیاتی» که از سوی هارولد و مارگارت اسپرووات^۵ مطرح شده نیز همانند نظریه تصمیم‌گیری به جای نتایج، بر روند

^۱. Snyder

^۲. Bruk

^۳. Spain

^۴. Jains

^۵. Harold and Margaret Sprout

تصمیم‌گیری سیاست خارجی تأکید دارد با این تفاوت که از دو بعد روانشناسی فردی و اجتماعی به فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی توجه می‌کند. در بعد روانشناسی فردی، به عواملی چون فرهنگ، تاریخ، جغرافیا، اقتصاد، ایدئولوژی و ... که در شکل‌گیری رفتار اجتماعی تصمیم‌گیرندگان مؤثرند توجه می‌شود و در بعد روانشناسی اجتماعی به ارزیابی تأثیرات افکار عمومی، گروه‌های اجتماعی و رسانه‌های جمعی بر روند سیاست‌گذاری خارجی دولت‌ها تأکید دارد (بنگرید به: یزدان فام، ۱۳۸۷) در بررسی سیاست خارجی چین سعی شده است جوهره هر یک از این نظریات که به نوعی مکمل هم هستند؛ مورد توجه قرار گیرند.

عوامل داخلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی چین

تجزیه و تحلیل سیاست خارجی چین به‌ویژه زمانی که در صدد بررسی انتزاعی‌ترین عامل تأثیرگذار یعنی عوامل ادراکی - روانی باشیم، اساساً کار دشواری است. با این حال در ذیل مهم‌ترین عوامل معنایی که تأثیرگذاری آن بر سیاست خارجی چین تقریباً مشهودتر به نظر می‌رسد احصای و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

۱. ویژگی‌های رهبران

از منظر بسیاری از چین‌شناسان، سیاست و قدرت در چین همواره از رهبران نشأت گرفته است. بدین معنا که، رهبران حاکم بر چین نه تنها یک عامل تأثیرگذار در سیاست خارجی، بلکه بخش عمده‌ای از واقعیت سیاست خارجی چین را شکل می‌دهند. از سال ۱۹۴۹ (سال تأسیس جمهوری خلق چین) تا سال ۲۰۱۳ پنج نسل قدرت در صحنه سیاست خارجی چین ظاهر شده‌اند. نسل اول به رهبری مائو، نسل دوم به رهبری دنگ شیائو پینگ، نسل سوم به رهبری جیانگ زمین، نسل چهارم به رهبری هو جین تائو و نسل پنجم به رهبری شی جین پینگ. از آنجا که تأکید این مقاله بر نسل پنجم رهبری چین است به ویژگی‌های این نسل که اکنون بر چین حاکم‌اند؛ اشاره می‌کنیم. این نسل از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۲ قدرت چین را در اختیار خواهند داشت.

الف) انقلاب فرهنگی و تجارب مشترک

رهبران نسل پنجم، همگی انقلاب فرهنگی را تجربه کرده‌اند و در دوران نوجوانی از فقر و تنگدستی رنج برده‌اند. زیرا بسیاری از آن‌ها از مدرسه اخراج شدند و به اجبار برای کار در بیرون از شهر به عنوان کشاورز فرستاده شدند (Li, 2008: 66)؛ چنین تجارب مشقت‌باری، نه تنها سبب شد با ویژگی‌هایی هم چون شکیبایی، انعطاف‌پذیری، فروتنی، بردباری در برابر اختلافات و ... آشنا شوند بلکه دریافتند که انقلاب فرهنگی به جز انزوای هر چه بیشتر چین، هیچ دستاوردی در حوزه سیاست خارجی به همراه نداشته است. از این رو، رهبران این نسل به علت سرخوردگی ایدئولوژیک که طی انقلاب فرهنگی تجربه کرده بودند نسبت به پیشینیان خود، نگاه واقع‌گرایانه‌تری به رویدادها و جهان پیرامون دارند. مصداق بارز این نوع نگاه واقع‌گرایانه به جهان پیرامونی، برقراری رابطه چین و آمریکا و توسعه مناسبات روز افزون با غرب است. بعلاوه، تضادهای ایدئولوژیک آمریکا و چین در حال حاضر تا حد زیادی نسبت به قبل کاهش یافته و احتمالاً در آینده نیز چندان مطرح نخواهند بود.

ب) فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی، تجربه آموزش خارجی و نگاه به غرب

برخلاف رهبران سابق چین که بیشتر فارغ‌التحصیل رشته‌های فنی و تکنوکرات بودند رهبران کنونی چین بیشتر فارغ‌التحصیل رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی همچون علوم سیاسی، حقوق و اقتصاد هستند که این امر به معنای کاهش قدرت و نفوذ تکنوکرات‌ها، تغییر در اولویت‌ها و اهمیت یافتن مسائلی چون ضرورت نگرش به درون حکومت، قانون اساسی، حقوق مالکیت فکری، کاهش فقر، تجدید ساختار در اقتصاد داخلی و اصلاح اقتصاد روستایی، توجه به بعد ایجابی بازارهای رقابتی و سایر موضوعات اجتماعی-اقتصادی است که بی‌شک در جهت‌دهی به سیاست خارجی چین تأثیرگذارند. علاوه بر این، برخی از رهبران کنونی چین، تحصیلات یا ادامه تحصیلات دانشگاهی خود را در خارج گذرانده‌اند. در مجموع، ۸۲ رهبر از نسل پنجم در خارج درس خوانده‌اند. در میان آنها ۲۳ رهبر (۲۸٪) از دانشگاه‌های خارج مدارک دانشگاهی خود را گرفتند. ۵۲ رهبر (۶۳٪) مدت یک سال یا بیشتر به عنوان دانشجویان مهمان در خارج تحصیل نموده یا کار کردند و ۷

رهبر (۹٪) در برنامه‌های ماهانه تحصیل در خارج شرکت کردند (Teiwes, 1984: 111). البته این نکته قابل ذکر است که اکثر رهبران این نسل با تجربه تحصیل در خارج، در دانشگاه‌های کشورهای دموکراتیک تحصیل کردند. به طوری که ۴۳٪ در ایالات متحده، ۱۵٪ در انگلستان و ۱۱٪ در آلمان درس خواندند (Cherrington, 1997: 304). از این رو این نسل از رهبران، بیشتر از نسل‌های قبل تحت تأثیر عقاید و ارزش‌های غربی بوده‌اند و درک بهتری از غرب دارند. این به معنای این نیست که نگرش نسل پنجم غرب‌گرایانه است؛ این رهبران همانند رهبران قبل از خود در مورد ارزش‌ها و اولویت‌های اخلاقی غرب بدبین هستند، با این تفاوت که بدبینی این نسل از رهبران بیشتر رنگ و بوی ناسیونالیستی دارد تا ایدئولوژیک؛ از این رو تفکرشان، الزاماً همانند پیشینیان خود جهان‌مدارانه نیست.

ج) سوابق طبقاتی و سیاسی متفاوت

رهبران کنونی چین، در دو محدوده زمانی متفاوت، یعنی ۱۹۷۶-۱۹۷۳ و اوایل دهه ۱۹۸۰، وارد حزب شده‌اند. محیط‌های سیاسی این دو دوره بسیار متفاوت بودند. دوره اول تحت تسلط بنیادگرایی کمونیسم بود. در حالی که دوره دوم، سال‌های اصلاحات اقتصادی و اعلام سیاست درهای باز دنگ بود. رهبران کنونی چین که طی این دو دوره به حزب پیوستند از نظر سوابق سیاسی و طبقاتی و گرایش‌های ایدئولوژیک و سیاسی کاملاً متفاوت هستند. از این رو شاهد دو ائتلاف در حزب کمونیست هستیم. ائتلاف توده‌گرا و ائتلاف نخبه‌گرا. ائتلاف توده‌گرا که به گروه توانپای^۱ معروفند رهبرانی هستند که مشاغل سیاسی‌شان را عمدتاً از طریق رهبری در اتحادیه جوانان کمونیست چین^۲ به دست آورده‌اند. ائتلاف دیگر، ائتلاف نخبه‌گراست. این ائتلاف به گروه شاهزادگان جوان معروفند و مشاغل سیاسی‌شان را عمدتاً به واسطه رابطه خانوادگی و پیوند خونیشان با انقلابیون کمونیست و بنیان‌گذاران جمهوری خلق به دست آورده‌اند (Li, 2008, 102-103).

^۱. Tuanpai

^۲. Chinese Communist Youth League (CCYL)

د) ناسیونالیست (ملی‌گرا) و ابهام در روابط

رهبران کنونی چین به علت تجربه انقلاب فرهنگی و مشاهده نتایج آن در عرصه داخلی و بین‌المللی که دستاوردی جز انزوای بیشتر چین در عرصه بین‌المللی و فقر و کستار در داخل نتیجه دیگری برای چین نداشت؛ دریافتند که ایدئولوژی نمی‌تواند موتور محرکه مناسبی برای پیشرفت چین باشد. از این رو به ناسیونالیسم اجازه داده شد که به موتور نوسازی چین تبدیل شود. این به معنای حذف افکار و اندیشه‌های بنیان‌گذاران انقلاب نبود بلکه رهبران چین در تلاشی عمل‌گرایانه برای حفظ قدرت نظام ایدئولوژیک، سقفی را بر پایه ترکیبی از ایده‌های ناسیونالیستی و کنفوسیوسی بنا کرده‌اند. ترکیب این دو آمیزه در کنار اختلاف‌نظرهای موجود در حزب کمونیست باعث شده روابط چین مبهم و رمز آلود به نظر برسد. این روابط مبهم منجر به برداشت‌های متناقض از اقدامات و مواضع این کشور شده است. از یک طرف، چین مدعی رهبری کشورهای در حال توسعه است و از طرف دیگر انتظار برخورد با خود به‌عنوان یک قدرت بزرگ جهانی را دارد. در نتیجه، درک چین در صحنه جهانی سخت و بی‌اعتمادی نسبت به این کشور زیاد است. این امر باعث واکنش دفاعی چین و استمرار چرخه بی‌اعتمادی می‌شود. برای فائق آمدن بر این مشکل بازیگران خارجی باید به لفاظی‌های سیاسی نخبگان چین توجه نکرده و صرفاً بر اقدامات عملی این کشور متمرکز شوند (Hsing and Brown, 2011).

ه) «دو حزب در یک حزب» و استمرار در پایبندی به حزب کمونیست

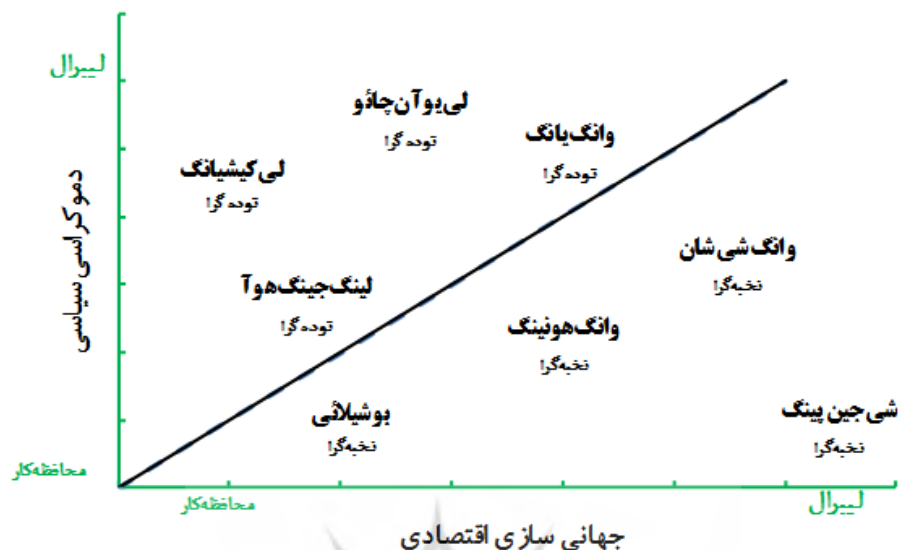
در نسل پنجم رهبران دو ائتلاف وجود دارد که این واقعیت باعث دو حزبی بودن در حزب کمونیست یا پدیده‌ای به نام «دو حزب در یک حزب» یا «یک حزب، دو ائتلاف» شده است. علی‌رغم تفاوتی که این دو ائتلاف از لحاظ سوابق سیاسی و طبقاتی و نیز اختلاف‌نظرهایی که در مورد سیاست‌های اقتصادی و دموکراتیک سازی جامعه و عدالت اجتماعی دارند تا به امروز تمایلی به معرفی خود به‌عنوان یک حزب مجزا از دیگری از خود نشان نداده‌اند. به نظر می‌رسد که انگیزه پشت دو حزبی بودن در درون یک حزب این است که رهبران کنونی چین همانند رهبران قبلی مهم‌ترین دغدغه‌شان حفظ حاکمیت حزب کمونیست می‌باشد.

و) شفافیت در اعلام مواضع (در قیاس با گذشته)

در گذشته بسیاری از رهبران فقط بازگو کننده خط مشی حزب بودند و چندان تمایلی برای ابراز دیدگاه‌هایشان برای عموم نداشتند و تفاوت‌ها و تضادهای موجود در دیدگاه‌ها و اولویت‌های سیاست رهبران، معمولاً زمانی علنی شده‌اند که برنده یک مبارزه جناحی، شکست دشمنش را اعلام کند (آذری پور، ۱۳۸۰: ۷). در حالی که امروزه به علت رشد تکنولوژی و سرعت انتقال اخبار و نقش تاثیرگذارش در شکل‌دهی به افکار عمومی، رهبران سیاسی چین نسبت به قبل برای مردم چین قابل دسترس‌تر شده‌اند و دیدگاه‌ها و نظرات خود را در برنامه‌های مستقیم زنده رادیویی، مصاحبه با مجلات و روزنامه‌ها بیان می‌کنند. این شفافیت نه تنها در اعلام مواضع، بلکه در بیان مشکلات و معضلات کشور نیز تبلور پیدا کرده است. به عبارت دیگر برخلاف گذشته، رهبران کنونی چین، در بیان معضلات و مشکلات کشور به مردم ابایی ندارند. علاوه بر آن، سیاست جناحی و وجود دو ائتلاف در حزب کمونیست و رقابت این دو ائتلاف برای کسب کرسی‌های قدرت، نیز موجب افزایش شفافیت نگرش‌ها و مواضع مختلفی می‌شود که تصمیم‌گیرندگان در موضوعات اصلی اتخاذ می‌کنند.

ز) اختلاف در ارزش‌ها و جهان‌بینی‌ها

نمودار، جهت‌گیری ارزشی رهبران ارشد چین را در دو محور، دموکراسی سیاسی و جهانی‌سازی اقتصاد مورد قیاس قرار می‌دهد. در این نمودار نمایندگان از هر دو ائتلاف توده‌گرا و نخبه‌گرا وجود دارند. در رابطه با دموکراسی سیاسی، به دیدگاه‌ها و اظهارات عمومی این رهبران در مورد انتخابات درون حزبی، انتخابات محلی، حاکمیت قانون، آزادی رسانه و نقش NGO ها و جامعه مدنی توجه شده است. در رابطه با سیاست اقتصادی، رهبران براساس دیدگاهشان در مورد استخدام، ایجاد شبکه امنیت اجتماعی، تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، اهمیت برابری اقتصادی، خانه‌سازی برای کم درآمدها، مهاجرت داخلی، حقوق مالکیت و مالیات مقایسه شده‌اند (Li, 2008:89).



بر مبنای این نمودار می توان گفت که ائتلاف توده گرا بیشتر از ائتلاف نخبه گرا به بهبود دموکراتیک سازی سیاسی (رقابت میان کاندیداها و انتخابات و...) و موضوعاتی چون عدالت اجتماعی و عدالت توزیعی علاقه مند هستند؛ در حالی که اشتیاق کمتری نسبت به جهانی سازی اقتصاد از خود نشان می دهند. ائتلاف نخبه گرا بیشتر به آزادسازی بازار و جهانی سازی اقتصاد توجه دارند تا به موضوعاتی چون عدالت اجتماعی و ... در حال حاضر، هو جین تائو^۱ رئیس جمهور سابق چین نمایندگی ائتلاف توده گرا را برعهده دارد که معتقدند رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی باید تا حد امکان به طور موزون پیش برده شود. شی جین پینگ^۲ رئیس جمهور فعلی چین نمایندگی ائتلاف نخبه گرا را بر عهده دارد. ائتلافی که اولویت را به پیشبرد توسعه و رشد اقتصادی می دهند و به عدالت اجتماعی چندان وقعی نمی نهند.

^۱. Hu Jintao
^۲. Xi Jinping

۲. جهان بینی رهبران

گرچه ویژگی‌های رهبران نقش اساسی در فرایند سیاست خارجی ایفا می‌کنند اما نباید تصور کرد که هدف‌ها و منافع ملی بدون مقدمه از اذهان سیاست‌گذاران تراوش کرده و به صورت سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های خاص به مورد اجرا در می‌آیند بلکه عواملی وجود دارند که بر ذهنیت نقش‌آفرینان سیاست خارجی چین و فرایندهای تصمیم‌گیری که در آن دخیل هستند تأثیر می‌گذارند. مهم‌ترین این عوامل که بر سیاست خارجی چین تأثیرگذارند عبارتند از: ایدئولوژی مارکسیسم و ناسیونالیسم، فرهنگ کنفوسیوسی، تأثیر آموزش در داخل و خارج، اهمیت روابط شخصی و سیاسی، تفسیر حزب کمونیست چین (CCP)^۱ از تاریخ.

الف) ایدئولوژی مارکسیسم و ناسیونالیسم

ایدئولوژی مارکسیسم و ناسیونالیسم از بدیهی‌ترین عوامل تأثیرگذار بر ذهنیت سیاست‌گذاران چینی است به گونه‌ای که هیچ‌یک از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل منکر نقش این دو عامل در سیاست خارجی چین نیستند. کوشش برای تمیز میان انگیزه‌های ناسیونالیستی و ایدئولوژی مارکسیستی در سیاست خارجی چین کار بسیار دشواری است؛ زیرا این دو بسیار در هم آمیخته‌اند و به یک اعتبار در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. این دو نیرویی بوده‌اند که چینی‌ها را وا داشته‌اند تا به خارج از مرزهایشان بنگرند. اما در صورت تعارض میان آن دو، ناسیونالیسم بر ایدئولوژی مقدم داشته می‌شود و در ابتدا قرار می‌گیرد. سیاست خارجی چین ویژگی‌های چندگانه‌ای دارد و رده وسیعی از هدف‌هایی را در بر می‌گیرد که از اجزای چینی، کمونیستی و دولت ملی ریشه می‌گیرد (طارم سری و دیگران، ۱۳۷۰).

از جمله دلایلی که مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی مورد انتخاب نهایی و قطعی نخبگان فکری و فرهنگی چین واقع شد را می‌توان این گونه بر شمرد: اولاً مارکسیسم جنبه‌ای فراملی داشت و فاقد نسبت خاصی با یک کشور خارجی بود و نیز برخی از راه‌حل‌های ضد خارجی را در خود نهفته داشت. مارکسیسم به علاوه ترفند مؤثری برای انتقاد غرب، از یک موضع غربی بود؛ ثانیاً مارکسیسم به نخبگان چینی یک چهارچوب

^۱. Chinese Communist Party

متدولوژیک جدید برای فهم گذشته کشورشان و امکان طرح نقشه‌ای برای آینده اعطا می‌کرد؛ ثالثاً ایدئولوژی مارکسیستی یک نقطه‌نظر مفهوم‌بندی شده از واقعیت روابط بین‌الملل به چینی‌ها نشان می‌داد (سرمایه‌داری، پرولتاریای جهانی دولت‌های غیر سرمایه‌داری، ضرورت گسترش سوسیالیسم و...). (Kapur, 1987:1). در چین دو قرائت متفاوت از ایدئولوژی مارکسیستی مطرح شده است. ۱. قرائت مائویستی ۲. قرائت دنگیستی. با این شباهت که در هر دو قرائت، مارکسیسم به مثابه ابزاری برای ایجاد تحولات اجتماعی و سیاسی در کشور در نظر گرفته شد و حزب کمونیست مجری استفاده از اندیشه‌های مارکسیستی برای ایجاد تحول بوده است. در قرائت مائویستی، مهم‌ترین عنصری که حزب کمونیست از اندیشه‌های مارکسیستی اتخاذ کرد، پیکار طبقاتی بود. مائو، با بکارگیری اصل پیکار طبقاتی، میلیون‌ها دهقان بدون زمین کشورش را برای مبارزه با مالکان بسیج کرد. وی توانست آگاهی طبقاتی را در میان دهقانان برانگیزاند و آن‌ها را به سمت انقلاب عظیم سوسیالیستی سوق دهد (چی، ۱۳۸۱: ۱۳۹-۱۳۵). در قرائت مائویستی از مارکسیسم، ایدئولوژی نقش محوری در سیاست خارجی داشت و به همین دلیل تا ابتدای ۱۹۷۰، سیاست خارجی چین مبتنی بر سیاست انزواگرایی و خوداتکایی بود. البته ذکر این نکته ضروری است که مائو به عنوان نماد نسل اول رهبران چین گاهی البته تحت فشار جدید، به مصلحت‌گرایی و ارتباط با جهان خارج تغییر مسیر می‌داد که مهم‌ترین نمونه آن گشایش رابطه با ایالات متحده آمریکا و در آغوش کشیدن نیکسون به عنوان رهبر دنیای سرمایه‌داری در سال ۱۹۷۲ بود.

در قرائت دنگیستی از مارکسیسم، ایدئولوژی نقش محوری خود را در سیاست خارجی از دست می‌دهد، پیکار طبقاتی به حاشیه کشیده می‌شود و توسعه اقتصادی مرکزیت پیدا می‌کند (قنبرلو، ۱۳۹۳). این قرائت از مارکسیسم، زمینه‌ساز تبدیل شدن چین به یک قدرت اقتصادی مهم در سطح جهان شد. در این قرائت تلاش شد که ایدئولوژی مارکسیستی با شرایط و واقعیت‌های چین سازگار شود. از منظر دنگ، قرائت چینی از مارکسیسم نه تنها در تضاد با سرمایه‌داری نیست بلکه در پیوند عمیق با آن قرار دارد. در این قرائت نه تنها مارکسیسم با ساختارهای سرمایه‌داری هماهنگ می‌شود، بلکه به آشتی با ارزش‌ها و فرهنگ سنتی چین متمایل می‌گردد. در این زمینه ارزش‌های کنفوسیوسی

مجدداً در حال احیا و بازسازی‌اند (همان، ۱۳۹۳).

در کنار ایدئولوژی، ناسیونالیسم عامل دیگری است که بر ذهنیت سیاست‌گذاران چینی مؤثر است. برای درک تأثیر این عامل باید به ورای ایدئولوژی کمونیستی چین نگریست و ایستارها و الگوهای رفتاری را در نظر گرفت که عمیقاً در سنت دیر پای چین و محرک‌های ناسیونالیستی قوی ریشه دارند. در روایت غالب از ناسیونالیسم چینی، ورود قدرت‌های استعماری خارجی به چین محرک اصلی علایق ناسیونالیستی در این کشور به شمار می‌آید. این رویداد با ایجاد تصوراتی مشترک در افکار عمومی چین از جمله احساس تحقیر و قربانی شدن، احساس ضعف و احساس ناامنی که اساساً حکومت‌های بعدی آن را ترویج می‌کرد، سبب تکوین علایق ناسیونالیستی در میان چینی‌ها شد (Callahan, 2004:202). این دید ضد خارجی، تأثیر عمیقی بر جهان‌بینی رهبران چینی و در نتیجه جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور به سمت بی‌اعتمادی به سایر کشورها حتی متحدان شده است.

در کنار این نوع ناسیونالیسم سیاسی که منشأ خارجی داشت در عصر اصلاحات، جریان ناسیونالیست دیگری ظهور کرد که بیشتر جنبه مردمی و هویتی داشت. به لحاظ سیاسی، گرایش یک دستی در میان این طیف از ناسیونالیست‌ها وجود ندارد. برخی، هم سو با قرائت سیاسی حکومت، به هویت تقابلی در برابر غرب گرایش دارند و برخی دیگر، از جبهه‌گیری علیه غرب انتقاد می‌کنند. این نوع از ناسیونالیسم تلاش می‌کند؛ هویت و عظمت چین را بر پایه عواملی چون سرزمین، فرهنگ، تاریخ و حتی تعلقات نژادی بازسازی کند. از جمله نموده‌های این ناسیونالیسم در سیاست خارجی چین می‌توان به سیاست خود اتکایی چین اشاره کرد. خود اتکایی چین قویاً با علایق ناسیونالیستی مردم چین در پیوند است. این ناسیونالیسم خواهان عظمت ملی چین با تکیه بر عظمت گذشته است. در این چارچوب چین نه فقط باید قدرتمند باشد بلکه قدرت‌ش حتی‌الامکان باید بر منابع و توانمندی‌های ملی استوار باشد (قنبرلو، ۱۳۹۳). به مدد تأثیرات فرهنگ کنفوسیوسی این ناسیونالیسم پر شر و شور، براندازانه و ملتهب نیست. مبتنی بر احساسات خصمانه و سلطه‌جویانه هم نمی‌باشد. ناسیونالیسم فرهنگی چین، ناسیونالیسم معتدل و صبورانه است و دقیقاً مشخصه‌های تاریخی «انسان چینی» را در خود دارد. برخلاف اغلب

ناسیونالیسم‌ها، این گونه می‌نماید که ناسیونالیسم چینی به جای تخریب (نتیجه رایج ناسیونالیسم‌های کشورهای در حال توسعه) به کار سازندگی آمده و خلاصه به جای شعار، به عمل گره خورده است (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳:۳۶۹).

ب) فرهنگ کنفوسیوسی

آموزه‌های کنفوسیوس عاری از هرگونه فلسفه ما بعد الطبیعه است و بی‌نهایت عقلانی می‌باشد. واقع‌گرا بودن اندیشه‌های کنفوسیوسی باعث شده تا چینی‌ها به دنبال قدرت مابعد الطبیعه برای توجیه اعمالشان نباشند و واقع‌بینانه به جهان نگاه کنند. به دلیل همین واقع‌گرایی، قدرت تحمل و تعامل آن‌ها با طبیعت بسیار بالا رفته و توانستند با طبیعت به تعامل برسند که از تأثیرات آن می‌توان به صبوری، پشتکار، قدرت تحمل و پذیرش دیگران، احترام به بزرگ‌تر، کار جمعی و سازمان یافته، همه‌جانبه‌نگری، روحیه آرام، سخت‌کوشی، منفعت‌طلبی و مبادی آداب بودن اشاره کرد که این ویژگی‌ها هم در رفتار داخلی و فردی و هم در رفتارهای خارجی آن‌ها اثرگذار بوده است (خضری، ۱۳۸۷). برخی از ویژگی‌های فکری رهبران که برگرفته از آیین کنفوسیوس می‌باشد؛ عبارتند از:

- داشتن تفکر حقوقی و قانونی و حفظ وحدت اندیشه و عمل توده‌ها
- تفکر انضباطی که ضامن ثبات، امنیت و تداوم خط مشی است
- داشتن تفکر مبتنی بر ثبات و استمرار در اعمال سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها در امور سیاسی، اقتصادی و سیاست خارجی
- تفکر مبتنی بر وحدت: رهبر باید بتواند موجبات همدلی مردم را فراهم نماید و با تفرقه‌افکنی و گرایش‌های ضد اتحاد مقابله کند. لازمه حفظ اتحاد این است که سخنان رهبر بر مبنای اصول باشد نه عواطف، بی‌طرفانه و شامل حال عموم باشد نه برای حفظ گروهی خاص، صریح و روشن باشد نه کلی‌گویی و در جهت وحدت باشد نه پراکندگی (همان، ۱۳۸۷)

از جمله نموده‌های فرهنگ کنفوسیوسی در سیاست خارجی چین می‌توان به موارد

ذیل اشاره کرد:

صلح گرایی: امروزه صلح گرایی چین، به یکی از ابزارهای دیپلماسی عمومی و دیپلماسی اقتصادی چین تبدیل شده است. دولتمردان چینی سعی می‌کنند؛ از طریق توسعه تبادلات فرهنگی، فرهنگ غنی و صلح گرایی کشورشان را به جهانیان معرفی کنند. در اندیشه کنفوسیوسی، صریحاً بر اصل «صلح به مثابه ارزش عالی» تأکید شده است. در اندیشه کنفوسیوسی، صلح به مثابه زیر بنای حفاظت از یکپارچگی و ثبات داخلی شناخته شده است (قنبرلو، ۱۳۹۳). بسیاری از پژوهشگران اذعان می‌کنند که چین طی تاریخ طولانی خود غیر از مواردی که به حفظ حاکمیت داخلی و دفاع از تمامیت سرزمینی مربوط بوده، از اقدام نظامی روی گردان بوده است (Scobell, 2003:27). به عنوان نمونه، می‌توان به دورانی که این کشور به لحاظ دریانوردی بسیار قدرتمند بود؛ اشاره کرد. پیش گامی چین در دریانوردی به عهد «دودمان سونگ» باز می‌گردد. در آن زمان، ناوگان چین توان و ظرفیت گسترش نفوذ امپراتوری و تسخیر و اکتشاف داشت. با وجود این، چین هرگز نقشه‌های استعماری نکشید و مستعمراتی به قلمرو خود نیفزود و رهبران آن کشور اشتیاقی به تسخیر سرزمین‌های فراسوی سواحل مرزی از خود نشان ندادند (کسینجر، ۱۳۹۲: ۱۲). در دوره کنونی نیز نقش فعال چین در حفاظت صلح و ثبات در مناطق پیرامونی، شامل شبه جزیره کره، آسیای جنوب شرقی، آسیای مرکزی و همکاری با رژیم‌های بین‌المللی تحت رهبری آمریکا از جمله رژیم منع گسترش هسته‌ای (NPT) از نمودهای صلح گرایی این کشور است (Goldstein, 2001:842).

چندجانبه گرایی: به نظر می‌رسد اتخاذ سیاست چندجانبه گرایی از سوی چین، از جمله سیاست‌های پارادوکسیکال در عرصه سیاست خارجی این کشور است؛ زیرا از یک سو، اساس باورهای کنفوسیوسی، اصول جمع گرایی نه فردگرایی بود و صاحب‌منصبان فردگرایی را با خودپسندی، هرج و مرج، بی‌بند باری و فقدان خویشن‌داری یکسان می‌دانستند (اپتر و اندی پین، ۱۳۸۰: ۹۹) و بر تقدم منافع چندجانبه بر منافع یک‌جانبه تأکید داشتند. از سوی دیگر، چین برحسب تجارب و تاریخ گذشته خود و در جهت حفظ جایگاه مستقل خود، با بدبینی به چندجانبه گرایی می‌نگرد. از این رو نمی‌توان با قاطعیت در مورد علت ماهوی اتخاذ سیاست چندجانبه گرایی از سوی چین سخن گفت. اما با این حال به نظر می‌رسد

وقوع برخی از اتفاقات همچون فروپاشی شوروی و به دنبال آن پایان جنگ سرد، طرح شعار نظم نوین جهانی، افزایش حضور آمریکا در مناطق پیرامونی چین، نگرانی کشورهای منطقه به رشد و خیزش چین و گرایش این کشورها به تشکیل ائتلاف با غرب، رشد چشمگیر جنبش‌های قومی و مذهبی و جرائم سازمان یافته در کشورهای همسایه و نیز ترس از ظهور مجدد قدرت ژاپن و در حاشیه قرار گرفتن به وسیله همسایگان، سبب شد که چین به چندجانبه گرایی به مثابه یک جبهه دیپلماتیک مقاوم نرم^۱ بیندیشد.

اقتصاد محوری: امروزه، دیگر جایگاه چین به عنوان یکی از قدرت‌های اقتصادی جهان مورد تردید نیست. چین، یکی از کشورهای است که در سال‌های اخیر از جمله کشورهای موفق در پشت سر گذاشتن تحولات شگرف بوده و از روند رو به رشدی در زمینه‌های مختلف اقتصادی برخوردار بوده است. آنچه که امروز به عنوان خیزش چین یاد می‌شود اشاره به همین رشد اقتصادی چین دارد. تأثیر فرهنگ کنفوسیوسی را در اقتصاد محور شدن سیاست خارجی چین نمی‌توان نادیده گرفت. در فرهنگ کنفوسیوسی بر رفاه اجتماعی و توزیع متوازن ثروت تأکید شده است. کنفوسیوس یکی از ویژگی‌های حکومت مطلوبش را تدارک مواد غذایی فراوان دانسته و تصریح کرده که با توزیع عادلانه ثروت فقر از بین خواهد رفت و با رضایت مردم نیز جلوی شورش گرفته خواهد شد (آشوری، ۱۳۵۸: ۱۳۷-۱۳۸). سرمایه‌داری کنفوسیوس با تشویق پیروی از مهتران، بر ضرورت انضباط کاری تأکید داشت. گرچه باورهای کنفوسیوس رشد سریع اقتصادی را مستقیماً ایجاد نمی‌کرد، اما به تسهیل شرایط ساختاری- رفتاری که تحولات اجتماعی اقتصادی را در چین موجب شدند، کمک کردند (Levely, 1992: 17-18). به اعتقاد بسیاری، اعتقاد سیاسی مردم به حزب و دولت، با موفقیت‌های جاری گره خورده است. چینی‌ها مردمی مادی، نفع طلب و اقتصادی هستند و ملاک‌های آنان برای ارزیابی یک حکومت، ملاک‌های مادی است. رهبران چین نیز می‌دانند که در رابطه با مردم خود، ابزارهای نیل به مشروعیت، بیشتر مادی است تا ایدئولوژیک. از این رو به خوبی استدلال می‌کنند که در صورت افزایش استانداردهای زندگی در چین، مشروعیت لازم را برای بقای خود تا آینده‌ای طولانی به دست خواهند آورد

^۱ این اصطلاح برگرفته از کتاب چین نو: دنگ شیائو پینگ و اصلاحات؛ نوشته بهزاد شاهنده و سید جواد طاهایی است.

(شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳).

مسئولیت‌پذیری محدود و محتاطانه: مسئولیت‌پذیری محدود و محتاطانه چینی‌ها تا حدی در آموزه‌های فرهنگی کهن این ملت ریشه دارد و هر فرد یا گروهی باید در حد ظرفیت و توان خویش مسئولیت بپذیرد. مثلاً پس از فروپاشی اتحاد شوروی، برخی از رهبران کشورهای جهان سوم از چین خواستند تا در جایگاه رهبر کشورهای در حال توسعه که از چند دهه گذشته در قالب جنبش عدم تعهد متشکل شده بودند، فعال شود. پاسخ دنگ شیائو پینگ^۱ این بود که چین نمی‌تواند چنین نقشی را بپذیرد؛ زیرا خارج از ظرفیت و توانش است. وی تصریح کرد که این رهبری برای چین سودمند نیست. یا در موضوع رسیدگی به مسائل صلح و آرامش بین‌الملل، گرچه پکن همواره خود را حامی صلح و امنیت در سطح جهانی معرفی می‌کند، اما حاضر نیست مسئولیت پر هزینه‌ای را به سبب آن تقبل کند (قنبرلو، ۱۳۹۳).

پایبندی به تعهدات با سایر کشورها: از دیگر آموزه‌های کنفوسیوسی، تأکید بر ارتباطات سالم و اعتماد آمیز و اعتقاد به تغییرات تدریجی و نه ناگهانی است و این که کارها را باید آرام آرام پیش برد. اثر این فرهنگ هم در رفتار عمومی مردم به عنوان یک شاخص رفتاری مردم چین و هم در رفتار سیاسی چین قابل مشاهده است. آن‌ها یا قدمی بر نمی‌دارند یا اگر بردارند با اطمینان و حساب شده بر می‌دارند و دیگر پشیمان نمی‌شوند و برگشت نمی‌کنند. این ویژگی به صورت پایبندی آن‌ها در تعهداتشان با سایر کشورها به خوبی مشهود است. در واقع، جلب اطمینان طرف مقابل برای آن‌ها بسیار حائز اهمیت است. از این رو چینی‌ها در مذاکراتشان وقت نسبتاً زیادی برای اعتماد سازی صرف می‌کنند. در این ارتباط چینی‌ها در ابتدا مقاوم و سرد، به نظر می‌رسند که دارای پوسته سختی هستند اما در واقع آن‌ها مردمی خون گرم و عاطفی هستند. اگر راه ورود از این پوسته سخت پیدا شود، دارای درونی نرم هستند که نمونه آن حل مسائل و انعقاد قراردادهای در روابط غیررسمی است (وردی نژاد، ۱۳۸۶). از این رو رهبران چین معمولاً این پیام را القا می‌کنند که چین دولتی حامی ثبات در سراسر جهان بوده و متعهد به اصول، قواعد و هنجارهای بین‌المللی است، به اعتماد متقابل ارجح می‌نهد و معتقد به دوستی و لزوم توسعه

^۱. Deng Xiaoping

همکاری‌های دو و چندجانبه است (جانگ چیانگ و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۸۰).

ج) تأثیر آموزش داخل و خارج

بی‌شک، آموزش یکی از بدیهی‌ترین و مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر جهان‌بینی رهبران است. آموزش و نظارت بر آن، علیرغم آنکه عنصر حیاتی برای همه کشورها است، وسیله‌ای مهم در دست حکومت‌ها برای حرکت به سوی وحدت سیاسی است. ارزش‌ها و گرایش‌هایی که توسط حکومت به اعضای جامعه آموزش داده می‌شود، بعدها می‌تواند به اهداف سیاسی آن‌ها منتقل شود و در جهت‌گیری سیاسی آنها نقش داشته باشد که رهبران به عنوان عضوی از جامعه از این امر مستثنی نیستند. به موازات آموزش در داخل، آموزش در خارج نیز در تعیین جهت‌گیری سیاسی و اهداف سیاسی مؤثر است. با این تفاوت که معمولاً آموزش در خارج از کشور به عنوان گسترش دیدگاه فرد و افزایش تجربه تلقی می‌شود. در چین، حزب کمونیست به دلیل فعالیتش در آموزش و تربیت رهبران وزارت‌خانه‌ها و صدها مقام سطح بالا و سطح میانی دارای نقش مهمی در آموزش در داخل چین بر عهده دارد. در سال ۲۰۰۰، کمیته مرکزی حزب به مدارس عالی حزب دستور داد تا یک برنامه آموزشی جدید اجرا کند و از آن پس مدارس عالی حزب موضوعات مختلفی از جمله اقتصاد بازار و حقوق بین‌الملل را آموزش داده است. علاوه بر این، دروس مربوط به چنین موضوعاتی مانند مارکس‌گرایی - لنین‌گرایی، اندیشه مائو، نظریه دنگ و مقالات نظری جیانگ زمین هنوز هم رایج هستند و در مدارس عالی حزب آموزش داده می‌شوند. از این رو این مدارس همان‌گونه که هوجین تائو، رئیس‌جمهور پیشین چین گفته، باید به عنوان آکادمی نظری مهمی برای حزب کمونیست چین عمل کنند (Xinhua news, 2008). همگام با آموزش داخلی حزب برای مقامات، آموزش خارجی نیز در دهه‌های اخیر در چین بر جهان‌بینی رهبران مؤثر بوده است به طوری که هم اکنون جنبه جدیدی از سیاست خارجی چین محسوب می‌شود. به دنبال سیاست گشایش دنگ شیائو پینگ طی سه دهه گذشته، حدود ۱/۴ میلیون دانشجوی چین برای ادامه تحصیل به خارج رفته‌اند و پس از بازگشت برخی از آن‌ها به مقامات حزبی و دولتی رسیده‌اند (Jakobson, Knox, 2010:31). ادامه تحصیل افراد تأثیرگذار بر سیاست خارجی چین در خارج، نه تنها باعث گسترش دیدگاه و افزایش

سطح تعاملات آنها با خارجیان و ادغام فزاینده چین با دنیای خارج می‌شود بلکه موجب به وجود آمدن درک مطلوبی از فرهنگ، نهادها و آرمان‌ها و اهداف ملی کشور خارجی مقصد می‌شود که این آگاهی بر روند تصمیم‌گذاری و جهت‌گیری سیاسی آنها در مورد کشور مقصد تأثیر به‌سزایی دارد.

د) روابط شخصی و سیاسی

اگر بگوییم نخبگان حاکم در چین همان صاحب نفوذان هستند سخن به‌گزار نگفته‌ایم. زیرا در چین روابط شخصی بیش از توانایی افراد اهمیت و کارایی دارد و میزان نفوذ و قدرت هر سیاستمدار در این کشور بستگی به میزان وفاداری او به رهبران بالاتر از خود و همچنین افراد تحت حمایتش دارد به همین دلیل حکومت و سازمان سیاسی این کشور تا حد زیادی شخص‌گراست. چینی‌ها به استفاده از اعتبار اجتماعی و نفوذ معنوی و فکری در دیگران بیشتر ارزش می‌نهند تا استفاده از ساز و کارهای قانونی (Sebenius and Qian, 2008: 2-5). گرچه تلاش‌هایی برای نهادینه کردن فرآیندهای تصمیم‌گیری، از زمانی که دنگ شیائو پینگ شروع به اصلاحات در اواخر دهه ۱۹۷۰ نمود، در حزب و دولت صورت گرفت اما به‌رغم این تلاش‌ها، همچنان مجاری غیررسمی و وفاداری‌ها تأثیر مهمی بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی چین می‌گذارند. طبیعت سیاست چین، بدان گونه است که تفاوت‌های شخصی و فردی، خود را در قالب شکل‌گیری جناح‌ها در پیرامون و افراد سرشناس حزبی نشان داده، و سپس بنیادی را برای نبردهای آینده قدرت تشکیل می‌دهند (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۳۲۸). قدرت مبتنی بر روابط شخصی و سیاسی در جامعه چین به‌طور سنتی رایج بوده و هست. نه تنها فرصت‌های ارتقا و افزایش مزایای فرد بستگی به پیچ‌راه‌های روابط شخصی دارد بلکه توانایی تأثیرگذاری بر تصمیمات نیز نیازمند پرورش این روابط می‌باشد. بررسی دقیق پیوندهای خانوادگی، شهر، همکلاسی‌های سابق و مسیر حرفه‌ای یک مقام رسمی، بیشتر شبکه‌های روابطش را نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال، ژو یونگ کانگ^۱ که یک تصمیم‌گیرنده ارشد است بر رهبران شرکت نفت چین اعمال نفوذ

^۱. Zhou Yongkang

دارد. ژو که از سال ۲۰۰۷ عضو پولیت بورواست، بیش از سی سال در صنعت نفت کار کرده و پیش از این که در سال ۱۹۹۸ وزیر کشاورزی و منابع طبیعی شود ریاست شرکت ملی نفت چین را برعهده داشته است (Miller, 2009:201). به بیان دیگر، از آنجایی که روابط شخصی در چین بالاتر از توانایی افراد قرار می‌گیرد، از این رو افرادی که می‌خواهند در روند سیاست خارجی نقش داشته باشند؛ سعی می‌کنند با تصمیم‌سازانی که بر شغل آنها و زندگی آنها تأثیر می‌گذارند ارتباط و آشنایی برقرار کنند.

ه) تفسیر CCP از تاریخ

آموزش سیاسی شهروندان از سوی CCP در خصوص روابط چین با دنیای خارجی تناقض‌آمیز است. از یک طرف، مقامات CCP مرتباً به شهروندان چینی گوشزد می‌کنند که اعتماد و احترام دوجانبه مؤلفه اصلی در دنیای دوستانه‌ای هستند که چین قصد ساختن آن را دارد. از سوی دیگر، CCP به شهروندان آموزش می‌دهد که میراث قرن حقارت و سرافکندگی که طی آن چین از اواسط قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم، از دست ژاپن و قدرت‌های غرب در عذاب بود را هرگز فراموش نکنند (نساجی، ۹۱). حزب کمونیست و سران جمهوری خلق، قرائت فوق از سرگذشت ملت را به طرز گسترده و هوشمندانه‌ای ترویج کرده‌اند. بچه‌های مدرسه‌ای در وصف فجایع ژاپن و رفتارهای تبعیض‌آمیز غرب در این دوره، شعر می‌خوانند. بزرگسالان نیز با جریان ثابت کتاب‌های جدید، تئاتر، فیلم‌ها، فیلم‌های مستند، موزه‌ها و پارک‌های یک منظوره که هزینه بسیار آن‌ها توسط CCP یا دولت تأمین می‌شود، یاد این دوره را زنده نگاه می‌دارند. این هویت دوگانه‌ای که از آن به عنوان ترکیب عجیب احساس «خود کم بینی» و «خود بزرگ بینی» یاد می‌کنند، یک احساس نهفته تأثیرگذار بر تصمیم‌گیرندگان چین معاصر است (Jakobson, Knox, 2010:98-102). زدودن حقارت از دوران گذشته یکی از مأموریت‌های اصلی رهبران چین معاصر و هر دیپلمات چینی است (Yizhou, 2009:11). اثر تفسیر CCP از تاریخچه سیاست خارجی چین، نه تنها در مورد ژاپن و غرب مشهود است، بلکه درباره وضعیت لاینحل آینده تایوان نیز کاملاً واضح است. مردم چین علاوه بر این که از کودکی شنیده‌اند که تایوان بخش جدایی‌ناپذیر چین است، یاد گرفته‌اند که ایالات متحده آمریکا بی‌نهایت در امور داخلی چین دخالت می‌کند و با فروش سلاح به تایوان، مانع اتحاد

دوباره چین با تایوان می‌شود. اثرگذاری این تفسیر تا حدی است که به عنوان مثال، پس از این که فروش سلاح به تایوان توسط آمریکا در ژانویه سال ۲۰۱۰ رسماً اعلام شد، یکی از پژوهشگران دانشگاهی بدون اذعان به سایر عوامل مؤثر، اظهار داشت که: «مانع خارجی اولیه برای اتحاد ملی چین، ایالات متحده است. اگر به خاطر دخالت آمریکا نبود، موضوع تایوان پیش نمی‌آمد» (Li, 2010, 44).

۳. مفروضات ذهنی رهبران

به طور کلی پنج عامل به عنوان مفروضات ذهنی رهبران در شکل دادن طرز نگرش رهبران چین به جهان مؤثر است.^۱

عامل اول، اندیشه استقلال است. استقلال یکی از اصلی‌ترین شاخصه‌های شکل‌دهنده طرز نگرش چینی‌ها به جهان خارج است. این گرایش اساسی، موجب ایجاد روند تمرکزگرایی از جهان غرب و شاید به همان میزان، روند نزدیکی به کشورهای شرقی می‌شود. (Freidman, 1991).

عامل دیگر را باید تلقی چینی‌ها از کشور خود، نه همچون یک ملت - کشور مدرن بلکه به عنوان یک ملت - تمدن دانست. چینی‌ها خود را ملت نمی‌دانند بلکه ترجمان وجود یک تمدن می‌انگارند و شگفت آن که این خودآگاهی غلیظ با اندیشه هجوم در نمی‌آمیزد. اگر از ویتنام در گذریم، در تاریخ معاصر چین چندان نشانی از امپریالیسم چینی نمی‌بینیم (Gettings, 2006: 225-227). عامل یاد شده تا حد زیادی توضیح‌دهنده رفتارهای دولت چین در هر وضعیت خاصی است. با آگاهی به این عامل و تأثیرگذاری آن، شرقی‌گرایی در سیاست خارجی چین و نگاه به شرق حتی در نشریات چین به صورتی اعلان نشده، قابل درک است. عامل دیگری که بر رفتارهای خارجی چین و نحوه نگرش آن به جهان بیرون اثر می‌گذارد، توانایی اجماع‌نخبگان حزبی - حکومتی چین در مورد سیاست خارجی چین است. این که تصمیم‌گیری در ارتباط با مسائل مهم کشور به ویژه در عرصه سیاست خارجی باید با خرد

^۱ این پنج عامل، همان عواملی هستند که شاهنده و طاهایی در کتاب "چین نو، دنگ شیائو پینگ و اصلاحات" به عنوان عوامل مؤثر در شکل دادن طرز نگرش چین جدید به جهان از آن یاد می‌کنند.

جمعی همراه باشد خود یک اصل در فرهنگ چینی است که متأثر از تعالیم کنفوسیوس است. موضوع دیگری که می‌توان در ارتباط با نحوه نگرش چینیان به جهان روابط بین‌الملل یاد کرد چیزی است که با وام گرفتن اصطلاحی از گونار میردال^۱ می‌توان آن را «دولت سخت»^۲ نامید. منظور از این عنوان، استحکام و در عین حال خاصیت تطبیق‌پذیری و انعطاف در رفتار سیاستمداران چین است (Deshpnde, 1990: 26-27). رهبران چینی در طول تاریخ خود و به ویژه در دوره استعماری بحران‌های فراوانی را از سر گذرانده‌اند، اما همواره اقتدار داخلی چین را به دست آورده و اعاده کرده‌اند. در دوران معاصر درجه این اقتدار تا آن حد بوده است که برای مثال دولت چین از شناسایی حقوق اقلیت‌ها طفره رفته است. رد کردن و نفی حقوق اقلیت‌ها تا بدان جا پیش می‌رود که دولت چین به رغم وسعت ارضی خود از پذیرش مناطق مختلف جغرافیایی که ساعت خاص خود را داشته باشند، امتناع می‌ورزد. این مهم‌ترین تصویر نمادین چین از قبول نظریه حقوق اقلیت‌هاست. به هر حال نکته اساسی این است که ثبات قابل ملاحظه و تداوم دولت چین در طول دوره حیاتش احترام خاصی را برای این کشور برانگیخته است. این احترام، از عوامل تعیین‌کننده روابط چین با جهان خارج است. سرانجام آخرین عنصر سازنده تلقی چین از روابط بین‌الملل، مائوئیسم است. مائوئیسم را باید جدا از یک تداوم برای سیاست و فرهنگ کهن چینی، به عنوان واقعیتی در ذات خود نیز در نظر گرفت (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۲۸۵-۲۸۱). نوسازی سریع و بازسازی انقلابی، اندیشه همتراز شدن با غرب (برای چالش با آن) نه غربی شدن، تز سه جهان که هنوز به عنوان یک مدل نظری در سیاست خارجی چین مطرح است و تأکید بر خود اتکایی، از جمله میراث‌هایی از مائو است که هم چنان رهبران چین با مد نظر قرار دادن آنها در سیاست خارجی چین بر آن تأکید می‌کنند.

۴. فرهنگ استراتژیک

کشورها و دولت‌ها دارای روش‌ها و زبان‌های دیپلماتیک گوناگونی در تعاملات و مناسبات

^۱. Gunar Myrdal

^۲. Hard State

خود با دیگران هستند و هر کشوری فرهنگ استراتژیک خاص، با ادبیات خاص خود را دنبال می‌کند. موضوع اصلی فرهنگ استراتژیک توضیح عوامل فرهنگی مؤثر در انتخاب استراتژی‌ها و بررسی چگونگی استفاده از زور است. درک فرهنگ استراتژیک هر کشوری می‌تواند در نحوه تعامل آن در سیاست خارجی، مؤثر واقع گردد و تا حدی می‌تواند به ما کمک کند بفهمیم چرا یک کشور این گونه رفتار می‌کند؟ یا حتی می‌توان یک گام را جلوتر نهاد و به پیش‌بینی رفتار (واکنش) آن کشور نسبت به برخی رخدادها و رویدادهای سیاسی پرداخت. ریشه‌های این فرهنگ را می‌توان در قانون اساسی، تجارب تاریخی اسطوره‌های ملی، گفتمان‌های سیاسی، بیانات رهبران و سران کشورها، سمت و سوی غالب افکار عمومی نسبت به رخدادهای سیاسی، فرهنگ سیاسی و مانند آنها جستجو کرد. در ارتباط با فرهنگ استراتژیک چین می‌توان گفت؛ چینی‌ها به کلیات علاقه کمی دارند و در عوض به جزئیات و موارد خاص می‌پردازند. با حوصله، ریزبین و نکته‌سنج هستند و به عمق مسائل فرو می‌روند و دیدی تاکتیکی دارند، تمایل به ارزش دادن و بذل توجه به جزئیات به جای توجه به کلیات در بسیاری از ابعاد مختلف فرهنگ چین قابل مشاهده است. چینی‌ها به اطلاعاتی که زابیده درک مستقیم باشد، اهمیت زیادی می‌دهند؛ به خصوص این که اطلاعات مزبور از راه دیداری به دست آمده باشد. این ویژگی به وضوح در سیاست خارجی این کشور مشهود است (خضری، ۱۳۸۷). مخالفت با هژمونی، صلح‌طلبی، پایبندی به تعهدات با کشورها تا کید بر برتری فرهنگی نسبت به سایر کشورها، لزوم اتحاد در داخل و رهایی از مداخلات خارجی، گرایش به تمرکزگرایی در عرصه تصمیم‌گیری، اعتقاد به مخرب و هزینه‌بر بودن جنگ و بی‌اعتمادی به سایر کشورها، جنگ عادلانه و دفاع فعال، مخالفت با حمله به سایر کشورها از دیگر مؤلفه‌های شکل‌دهنده به فرهنگ استراتژیک چین هستند (سلیمی و رحمتی پور، ۱۳۹۳). به بیان دیگر، فرهنگ استراتژیک این کشور دارای ویژگی تدافعی است. در استخوان‌بندی این فرهنگ، فرهنگ کنفوسیوسی نقش مهمی ایفا می‌کند که به برخی از نمودهای آن در سیاست خارجی چین اشاره شد. مؤلفه‌های قوام بخش به فرهنگ استراتژیک چین می‌تواند ما را در درک و فهم علل و حتی پیش‌بینی برخی از جهت‌گیری‌های سیاست خارجی چین و تحلیل مسائلی همچون چرایی لزوم اجماع نخبگان در فرایند تصمیم‌گیری (به ویژه در حزب کمونیست)، مخالفت با

هژمون گرایی آمریکا، رویکرد اعتراضی چین به حضور نظامی آمریکا در آسیا، سیاست خارجی تدافعی این کشور در منطقه خاورمیانه، اختلافات با ژاپن، همکاری بین‌المللی در مبارزه با تروریسم، حمایت و شرکت در عملیات پاسداری از صلح سازمان ملل متحد و اعلام بی‌طرفی این کشور در بحران اکرین یاری نماید.

۵. مؤسسات تحقیقاتی و مکاتب فکری

مقامات رسمی در همه سطوح به دنبال مهارت و دیدگاه‌های متخصصان دانشگاهی و مؤسسات تحقیقاتی هستند. این روند در قرن بیست و یکم به شدت تسریع یافته است. در بحث‌های داخلی و خارجی، مقامات با دانشگاهیان مشورت می‌کنند و از آن‌ها خواسته می‌شود طرح‌های سیاسی بنویسند و در مورد چنین طرح‌هایی اظهار نظر کنند. مقامات حزبی و دولتی، روزنامه‌نگاران ارشد، مقامات رسمی و دانشگاهیان مؤسسات غیرنظامی و نظامی را دور هم جمع می‌کنند و از نظرات آن‌ها بهره می‌برند. نکته قابل توجه این است که پژوهشگران ارشدی که نظراتشان مورد استفاده مقامات سیاست خارجی چین قرار می‌گیرد، بیش‌تر مشترکی در مورد اهداف سیاست خارجی این کشور ندارند. از این رو تصمیم‌گیرندگان با انبوه توصیه‌های متفاوت و متضاد مواجه هستند (نساجی، ۱۳۹۱). محققان و دانشگاهیان مؤسسات و دانشگاه‌های غیرانتفاعی مهم و غیروابسته به حزب کمونیست در شانگهای و سایر شهرها (همچون دانشگاه پکن^۱، دانشگاه تسینگ‌هوا^۲ و دانشگاه فودان^۳) دارای تفکر مستقل‌تری نسبت به مؤسسات رسمی در پکن هستند. اگرچه آن‌ها نیز باید در محدوده‌های مجاز در مقالات و سخنرانی‌های عمومی‌شان بمانند. در میان اندیشمندان و محققان مشاور شناخته شده، اکثرشان کارشناسان ایالات متحده هستند و مشغول تجزیه و تحلیل و اظهار نظر در مورد رابطه چین - ایالات متحده می‌باشند (Miller, 2009: 54-57). جدول زیر، معتبرترین مؤسسات تحقیقاتی که متمرکز بر مسائل خارجی هستند را معرفی می‌کند که اغلب آن‌ها زیر نظر ارگان‌های زیر مجموعه حزب

¹. Xinhua

². Peking

³. Fudan

کمونیسست و دولت و ارتش اداره می‌شوند.

شاخص‌ترین مؤسسات تحقیقاتی متمرکز بر مطالعه سیاست خارجی چین

مؤسسات وابسته به حزب کمونیست	
سازمان اجرایی	موسسه
مدرسه مرکزی حزب	موسسه تحقیقات استراتژیک بین‌المللی
مؤسسات وابسته به ارتش آزادی‌بخش	
سازمان اجرایی	موسسه
کمیسیون مرکزی ارتش کمیسیون مرکزی ارتش اداره فرمانده کل ارتش	آکادمی علوم ارتش دانشگاه دفاع ملی موسسه مطالعات استراتژیک بین‌المللی چین
مؤسسات وابسته به دولت	
سازمان اجرایی	موسسه
شورای دولتی شورای دولتی وزارت امور خارجه وزارت امنیت دولت کمیسیون توسعه و اصلاحات ملی	مرکز تحقیقات توسعه آکادمی علوم اجتماعی چین موسسه مطالعات بین‌المللی چین موسسه روابط بین‌المللی چین مرکز مطالعات بین‌المللی چین
مؤسسات و دانشگاه‌های مستقل	
سازمان اجرایی	موسسه
دانشگاه امور خارجه چین دانشگاه امور خارجه چین دانشگاه فودان دانشگاه پکن دانشگاه رنمین ^۲ دانشگاه تسینگ هوا ^۳ دانشگاه تسینگ هوا	موسسه روابط بین‌الملل مرکز تحقیق بحران و استراتژی موسسه مطالعات بین‌المللی مدرسه مطالعات بین‌المللی مدرسه مطالعات بین‌المللی موسسه مطالعات بین‌المللی موسسه استراتژی و توسعه بین‌المللی ^۱

^۱. Institute of International Strategy and Development

^۲. Renmin University

^۳. Tsinghua University

Jakobson, Knox, 2010:38

همگام با مؤسسات تحقیقاتی، مکاتب فکری نیز در سیاست خارجی نقش دارند. از مکاتب فکری تأثیرگذار بر ساختار و روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی چین می‌توان به مکتب رئالیست، مکتب بومی‌گرایی، مکتب قدرت‌های بزرگ^۱، مکتب اولویت با آسیا^۲، مکتب جنوب جهانی و مکتب چندجانبه‌گرایان انتخابی^۳ اشاره کرد. پیروان مکتب رئالیست که هم‌اکنون در دستگاه دیپلماسی چین مسلط هستند به دو دسته دفاعی و تهاجمی تقسیم می‌شوند. رئالیست‌های دفاعی بر این باور هستند که چین باید یک ارتباط خوب و با نفوذی را با ایالات متحده آمریکا برقرار کند تا از یک سو آمریکا را ترغیب به کمک نظامی به چین کند و از سوی دیگر مانع آن شود که کشور آمریکا به تایوان سلاح بفروشد. رئالیست‌های تهاجمی بر این باور هستند که چین باید تبدیل به یک قدرت نظامی شود، ولی در جایی از آن استفاده کند که مورد تهاجم واقع شده باشد. مکتب بومی‌گرایی، شامل مجموعه‌ای از پوپولیست‌ها و ناسیونالیست‌های افراطی و مارکسیست‌ها هستند. این مکتب فکری به جهان خارج بی‌اعتماد است و به نهادهای بین‌المللی اعتمادی ندارد و مخالف ایفای نقش فعال در عرصه بین‌المللی از جانب چین می‌باشد. این گروه معتقدند که کشورهای ثروتمند با قوانین ناعادلانه‌شان نمی‌توانند باعث پیشرفت کشورهای جنوب بشوند. برای پیشرفت و ایجاد صلح در جهان باید اصول اساسی و توزیع قدرت و ثروت متحول شود. بحران مالی سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ این گروه را در عقاید خود راسخ‌تر کرد و این‌ها اعلام کردند که بالاخره سرمایه‌داری اقتصاد جهانی را به ورطه نابودی کشاند (بی‌نام، ۱۳۹۳).

گروه دیگر در چین مکتب قدرت‌های بزرگ است. این گروه معتقد است که چین باید به روابط با قدرت‌های بزرگ و بلوک‌های قدرت - روسیه آمریکا و احتمالاً اتحادیه اروپا - اهمیت بدهد. این افراد همه از متخصصان مسائل آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا هستند و نکته جالب آن است که ژاپن، هند و یا کشورهای عضو آسه‌آن را بخشی از بلوک قدرت نمی‌دانند، گرچه چین را جزو بلوک قدرت می‌دانند. این گروه بر این باور هستند که آمریکا

¹. The Major Powers School

². Asia First School

³. Selective Multilateralism School

و کشورهای عضو اتحادیه اروپا منبع اصلی و بزرگ تکنولوژی پیشرفته، سرمایه و سرمایه‌گذاری هستند. کشور روسیه هم منبع خوبی برای تأمین انرژی و سلاح نظامی و البته مکان خوبی برای سرمایه‌گذاری است و برای امنیت چین خیلی اهمیت دارد. این افراد روابط چین و آمریکا را شاه کلید می‌دانند (همان، ۱۳۹۳). قابل ذکر است که نقش این گروه از سال ۲۰۰۸ در سیاست خارجی کشور چین کمتر شد.

مکتب دیگر مکتب اولویت با آسیا است. تفکر این گروه از متفکرین آن است که اگر همسایه ما کشور با ثباتی نباشد، این مسئله مانعی برای ما است تا به توسعه مورد نظر خود برسیم. این گروه بر این باور هستند که هر قدرت بزرگی باید از حیاط خلوت خود محافظت کند؛ لذا باید با کشورهای همسایه روابط دوستانه‌ای برقرار کنیم. این مکتب در اواخر دهه ۱۹۹۰ بر سیاست خارجی چین تأثیر زیادی داشت. به دنبال بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ و بحث‌های مربوط به صلح و توسعه که مربوط به نقش انفعالی چین بود، این گروه به این نتیجه رسیدند که کشور چین باید نقش فعال‌تری را در منطقه ایفا کند. در این حین، چین دوره‌ای از ایجاد روابط فرامرزی خوب با همسایگانش را آغاز کرد و کاری کرد تا همسایگانش احساس امنیت کنند. این دیدگاه موجب شد تا چین از سال ۱۹۹۷ دستاوردهای زیادی کسب کند و روابط خوبی با همسایگانش برقرار کند و فضای آرامی را در خارج از کشور خود داشته باشد (بی‌نام، ۱۳۹۳).

از دیگر مکاتب تأثیرگذار بر سیاست خارجی چین، مکتب جنوب جهانی است. دیدگاه این مکتب به دیدگاه مکتب بومی‌گرایی نزدیک است با این تفاوت که نگاه این مکتب به بعد از توسعه‌یافتگی چین (نگاه به آینده) برمی‌گردد و به نقش، هویت و مسئولیت اصلی بین‌المللی چین در ارتباط با جهان توسعه یافته می‌پردازد. مکتب دیگر، مکتب چندجانبه‌گرایان انتخابی است. در این مکتب نقش و جایگاه چین در حکومت جهانی اهمیت دارد. در این مکتب دو موضع تقریباً متضاد وجود دارد؛ برخی از این‌ها معتقدند که چین آماده عرض اندام در صحنه جهانی نیست و تا زمان رسیدن به یک موضع مستحکم، چین نباید خود را درگیر مسائل بین‌المللی کند. زیرا این امر نتیجه‌ای جز تضعیف موقعیت فعلی چین و بهره‌برداری قدرت‌های غربی به همراه ندارد. ولی برخی دیگر از اعضای این مکتب، بر این باور هستند که اتفاقاً دخالت چین در وضعیت کنونی در امور جهانی مزایای بسیاری را

می‌تواند به همراه داشته باشد ولی باید این کار را بسیار با احتیاط و انتخابی انجام داد.

۶. رسانه‌ها و شبکه‌ها و افکار عمومی

رسانه‌های گروهی در تمامی کشورها نقش حساسی ایفا می‌کنند و این نقش به ویژه در زمینه ارتباطات سیاسی از حساسیت و اهمیت بیشتری برخوردار است. امروزه، استراتژی رسانه‌ای جنبه‌ای حیاتی از سیاست خارجی دولت‌ها محسوب می‌شود. رسانه‌ها با استفاده از عوامل سازمانی، فنی و فرهنگی امور خارجی را پوشش می‌دهند و بدین وسیله در فرایند سیاست خارجی نفوذ دارند. در چین، رسانه‌ها تلاش می‌کنند بر تدوین سیاست خارجی تأثیرگذار باشند. تحول رسانه‌ها و گسترش استفاده از اینترنت در میان مردم چین در چند دهه گذشته، روش برقراری ارتباط میان شهروندان چینی و مقامات رسمی کشور را به طور کلی تغییر داده‌اند. این مسئله همچنین منجر به دو تغییر محسوس در رابطه با بحث همگانی موضوعات سیاست خارجی شده است. اولین تغییر مربوط به «کثرت تحلیلی» است که در دسترس مردم چین قرار می‌گیرد که این تغییر اشاره به سرعت انتشار اخبار دارد و واحد و اندازه‌ای که مردم چین می‌توانند دیدگاه‌های خود را در مورد موضوعات سیاست خارجی ابراز کنند. دومین تغییر «ماهیت پویا و چند سویه برقراری ارتباط» است. پیش‌تر، رسانه‌ها ابزاری بودند که انحصاراً در دسترس مقامات رسمی قرار داشتند. در حال حاضر با ظهور اینترنت، گروه‌های ذی‌نفع و شهروندان نیز می‌توانند از رسانه‌ها و اینترنت برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی و نیز یکدیگر استفاده کنند (Jakobson, 2008: 123-124).

اینترنت و شبکه‌های مجازی که طرفدارانش به سرعت در حال رشد است در ظهور انتظارات جدید نقش مهمی دارند. دولت چین با وجود این که نیروی پلیس ویژه‌ای برای کنترل تبادل اطلاعات در شبکه‌های چین تشکیل داده، اما همچنان نقش اینترنت به مثابه منبع ایجاد نارضایتی و اختلاف فکری پا بر جا مانده است (Halper, 2007: 18). در رسانه‌ها و جامعه آنلاین چین، گروه‌هایی وجود دارند که تلاش می‌کنند بر تدوین سیاست خارجی تأثیرگذار باشند. تصمیم دولت چین در دهه ۱۹۸۰ برای قطع سوپسید رسانه‌ها، آن‌ها را وا داشت تا به وسیله رقابت در بازار بودجه‌های خود را افزایش دهند. امروزه تقریباً ۲۰۰۰ روزنامه و مجله، صدها ایستگاه تلویزیونی و تعداد زیادی سایت اخبار اینترنتی برای مخاطب

و در آمد تبلیغات با هم رقابت می‌کنند. در چین اخبار بین‌المللی خواهان زیادی دارد. اخبار مرجع عمدتاً متشکل از ترجمه‌های گزارشات اخبار خارجی است، پر فروش‌ترین روزنامه در چین با تیراژ ۳ میلیون است. گلوبال تایمز^۱ (Huanqiu Shibao) که هر چند دیدگاه‌های ناسیونالیستی را منتشر می‌سازد ولی بر امور بین‌المللی متمرکز است دارای تیراژ ۱ میلیون می‌باشد. روزنامه گلوبال تایمز که ابتدا در سال ۱۹۹۳ توسط رنمین ریپابلیک به عنوان منبع در آمدی برای جبران امکانات مالی ضعیف تأسیس شد، از آن پس به گونه‌ای تکامل یافته که آن را به عنوان تأثیرگذارترین روزنامه در حوزه سیاست خارجی توصیف می‌کنند (Wen, 2007). گسترش چشمگیر استفاده از اینترنت در چین، سرعت رسیدن اخبار بین‌المللی و داخلی به دست شهروندان معمولی را به شدت افزایش داده است. نه تنها افراد معمولی در حال بیان عقایدشان در اینترنت بیش از پیش هستند، بلکه بسیاری از روشنفکران و مقامات فعال سیاست خارجی درباره امور خارجی در وبلاگ‌هایشان مطلب می‌نویسند.

این رشد ناگهانی جولانگاه‌های جدید برای بیان عقاید، به همراه بحث‌های زنده درباره تصمیمات سیاست خارجی در روزنامه‌ها و اینترنت به شکل‌گیری پدیده‌ای بنام "افکار عمومی" و تأثیرگذاری آن بر سیاست خارجی نیز منجر شده است. چراکه مردم یک کشور به دو شکل می‌توانند امکانات و یا محدودیت‌هایی برای سیاست خارجی فراهم سازند؛ به صورت یک کل سازمان نیافته و خودجوش و یا به صورت یک کل سازمان یافته. نفوذ مثبت افکار عمومی در سیاست‌گذاری‌های خارجی، تنها از طریق گروه‌های سازمان یافته یا رهبری اعمال می‌شود که در این وضعیت افکار عمومی سیاست خارجی را هدایت می‌کنند. در نقطه مقابل تأثیر منفی افکار عمومی بر تصمیم‌گیری‌ها، زمانی است که به صورت انبوه و هدایت نشده اعمال می‌شود که در این شرایط انتخاب‌های عملی کنار می‌رود و تصمیم‌گیرندگان با موانع زیادی روبرو می‌شوند و دچار بی‌تصمیمی می‌گردند (Frankel, 1971: 71).

در ارتباط با افکار عمومی چین، باید گفت که امروزه طبقه متوسط چین آگاهی و شناخت عمیق‌تری از وضعیت خود یافته و خواسته جدید آن نیز در حال متراکم شدن است. در کنار اینها، مطالبات و انتظارات اقلیت‌های قومی و مذهبی نیز در حال افزایش

¹. Global Times

است. بسیاری از زندانیان سیاسی و امنیتی چین را کسانی تشکیل می‌دهند که برای کسب حقوق شهروندی اقلیت‌ها اعتراض کرده و به طرح مشکلات و موانع خود در راه رسیدن به حقوق شهروندی پرداخته‌اند. دولت اگرچه به راه‌های پیشگیری از اعتراض‌ها می‌اندیشد؛ اما برنامه مشخصی برای گشایش فضای سیاسی ندارد (قنبرلو، ۱۳۹۲). نظر مقامات چینی در مورد افکار عمومی دو وجهی است. آن‌ها گاهی از طریق رسانه‌ها مردم را تلویحاً تشویق به ابراز عقایدشان در مورد موضوعات بین‌المللی می‌کنند، گاهی نیز تمام تلاششان را برای جلوگیری از ابراز افکار عمومی در خصوص سیاست خارجی بکار می‌گیرند. روش متداولی که مقامات استفاده می‌کنند این است که به رسانه‌ها دستور می‌دهند تا دستورالعمل مربوط به تفسیرهای قابل قبول وقایع را از آژانس‌های خبری رنمین ریباو^۱ یا شین هوا بگیرند (Shrik, 2007: 68-70). پژوهشگران و روزنامه‌نگاران ارشد از طریق مقالات و گزارشات خود که اغلب آن‌ها را به صورت مستقل و در برخی مواقع به درخواست CCP، دولت یا ارتش تهیه می‌کنند، به افکار عمومی جهت می‌دهند. هر چند توافقی درباره ماهیت نقش آن‌ها وجود ندارد، اما نقش‌هایی از جمله ناظران اجتماع، سازندگان افکار عمومی و مشوقان مردم در امر مشارکت سیاسی، برای آن‌ها منظور شده است.

بسیاری از مقامات سیاست خارجی چین از ناسیونالیسم برای پیشبرد برنامه کاری خود به نام منافع چین استفاده می‌کنند. اما از طرف دیگر، دیدگاه‌های ناسیونالیستی شدیدی که در رسانه‌ها و اینترنت بیان می‌شوند، آزادی عمل مقامات رسمی، به ویژه در رابطه با اخبار و یا موضوعات مهم مربوط به ژاپن و ایالات متحده را محدود می‌سازند. یک مقام رسمی میان پایه در مصاحبه‌ای بیان کرد: «وقتی افکار عمومی به چند شاخه تقسیم می‌شود، دولت توجهی نمی‌کند، اما اگر اکثر نظرات در سایت‌های گفت‌وگو و ستون‌های روزنامه منعکس کننده یک دیدگاه واحد در مورد یک موضوع باشند، مقامات احساس می‌کنند که باید محتاطانه عمل کنند. زیرا آن‌ها مایل نیستند نارضایتی‌ها شدت بگیرند و به اعتراضات خیابانی بیانجامد» (Shrik, 2007: 77). از این رو برانگیختن گرایش‌های ناسیونالیستی می‌تواند شمشیر دو لبه باشد، زیرا افکار عمومی می‌تواند به سرعت از انتقاد

^۱. Renmin Ribao

کردن از رفتار کشورهای خارجی به نکوهش رهبران چین به دلیل اقدامات ضعیفشان تغییر کند. مقامات چینی کاملاً آگاهند که این نارضایتی‌ها از سیاست خارجی چگونه می‌تواند باعث زیر سؤال بردن توانایی CCP برای حکومت کردن شود. از این رو اقدامات رهبران به وسیله افکار عمومی به ویژه دیدگاه‌های موجود در جامعه آنلاین، طی ایجاد بحران‌های بین‌المللی در چین محدود می‌گردد. این مسئله زمانی پررنگ می‌شود که ژاپن یا ایالات متحده در رابطه با هر موضوعی مربوط به تایوان و تبت دخالت کنند. به بیان دیگر، گرچه مقامات دولتی چین همواره به افکار عمومی به عنوان عاملی برای تدوین سیاست خارجی استناد می‌کنند، اما در عمل درصدد کنترل افکار عمومی و تدوین سیاست خارجی بر اساس آستانه تحمل آن‌ها هستند؛ نه در چارچوب خواسته‌های آن‌ها.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد آنچه تاکنون توانسته است سیاست خارجی چین را به رغم فراز و فرودهای موجود در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی در مسیر تقریباً ثابت و موفق قرار دهد بنیان‌هایی بوده است که ادراکات رهبران چین را شکل داده است. سیاست خارجی چین چه در گذشته و چه در آینده قابل پیش‌بینی، محصول رهبری جمعی و بنیادهای معنایی بوده که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی چین به‌عنوان مفروضات ذهنی، خود را از قبل بدان پایبند می‌دانند. از این رو جز تفاوت در برخی از اولویت‌ها - بسته به نگاه رهبران چین و شرایط بین‌المللی - بیشتر شاهد تداوم در سیاست‌های کلی چین هستیم. به بیان دیگر، نباید انتظار داشت که سیاست خارجی چین همانند برخی از کشورها با تغییر رهبران، تغییر چندانی کند. تفاوت در برداشت ملی هر یک از رهبران چین، به معنای چرخش (تفاوت) در سیاست خارجی چین نیست بلکه به معنای تفاوت در برخی از اولویت‌ها و پررنگ شدن برخی از ابعاد سیاست خارجی این کشور در آن بازه زمانی است. شاید فقط بتوان بین سیاست خارجی نسل اول (دوره مائو) و نسل‌های بعدی تفاوت ماهوی احساس کرد و حتی بعضی معتقدند که این هم تغییر ماهوی قلمداد نمی‌شود بلکه در ظاهر تغییری بزرگ به نظر می‌رسد؛ ولی آنچه مائو تعقیب می‌کرد رهبران نسل‌های بعد آن را عمل‌گرایانه‌تر دنبال می‌کنند. به همین دلیل است که رهبران نسل دوم (دنگ شیائوپینگ) به عمل‌گرایی معروف

شدند و نسل سوم نیز با اندکی تغییر خط مشی نسل سوم را ادامه داد. در واقع نسل سوم رهبران چین (دوره جیانگ زمین)، سیاست اصلاحات اقتصادی و برون‌گرایی که نسل دوم آغاز کرده بودند را با شتاب بیشتری پیش بردند. ایدئولوژی سیاسی غالب در این دوره، رسماً بیانیه‌های سه گانه جیانگ (اصلاحات متوازن، توسعه و ثبات، گشایش درها به روی خارج) بود. این نسل از رهبران به علت آن که تکنوکرات بودند و نیز با اعتقاد به این که سیاست خارجی باید در برگیرنده درک صحیح، تعامل صلح‌آمیز با موقعیت‌ها، فهم فرصت‌ها و بهترین استفاده از شرایط باشد، راه را برای ورود سرمایه‌داران و تکنوکرات‌ها به حزب کمونیست باز کردند. دوران نسل سوم رهبران آغاز دوران طلایی توسعه اقتصادی در چین بود، دورانی که اقتصاد این کشور به سرعت از «رشد» به «توسعه» تغییر مسیر داد و ادغام آن در اقتصاد جهانی با پیوستن به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ روند سریعی به خود گرفت. در کنار عضویت چین در سازمان تجارت جهانی، از دیگر نموده‌های سیاست خارجی این نسل می‌توان به موفقیت چین در مدیریت بحران شرق آسیا ۱۹۹۷-۱۹۹۸ و اعاده صلح‌آمیز هنگ کنگ از انگلیس در سال ۱۹۹۷ و ماکائو در سال ۱۹۹۹ از پرتغال اشاره کرد.

نسل چهارم رهبران چین (دوره هو جین تائو) همانند رهبران نسل قبل عمدتاً تکنوکرات‌ها بودند با این تفاوت که بسیار عمل‌گرایانه‌تر و غیر ایدئولوژیک‌تر از اسلاف خود به شمار می‌آمدند و بیشتر از مناطق ثروتمند چین وارد حزب شده و کنترل آن را به دست گرفتند. این نسل در زمان به قدرت رسیدن، میراث رهبران گذشته چین را با خود داشتند، میراثی که یک وجه آن توسعه و انباشت ثروت و وجه دیگر آن نابرابری‌هایی بود که پیامد توسعه به شمار می‌رود. تلاش این نسل، از زمان به قدرت رسیدن، کاهش نابرابری‌های ناشی از توسعه بود. ایدئولوژی سیاسی غالب این دوره، مفهوم توسعه علمی "هو" و تلاش برای ایجاد یک جامعه هماهنگ سوسیالیستی بود. از این جهت این نسل به رهبری هو، کاهش سطح نابرابری‌ها، حمایت از عدالت اجتماعی، توسعه علمی و ایجاد جامعه هماهنگ سوسیالیستی را شعار خود قرار داد. این نسل برخلاف نسل سوم که سیاست خارجی‌اش بر کشورهای پیرامون آسیا تمرکز داشت سیاست خود را بر مناطق دورتر از آسیا همچون اروپا،

آمریکا و آفریقا متمرکز کرد. در مجموع، از جمله مهم‌ترین رویکردهای نسل چهارم رهبران در سیاست خارجی چین می‌توان به همگرایی سیاسی و بین‌المللی، حمایت از ایده انصاف و عدالت و توجه به کمک‌های جهانی، مشارکت در عملیات پاسدار صلح سازمان ملل و اتخاذ رویکرد همسایه خوب و دیپلماسی مردم محور در راستای معرفی چین به عنوان یک کشور صلح دوست، اشاره کرد.

نسل پنجم (دوره شی جین پینگ) نیز با مبنا قراردادن بنیادهای معنایی ذکر شده در این مقاله، به رغم تفاوت‌هایی که با نسل‌های گذشته دارند و در قسمت اول این مقاله به تفصیل شرح داده شد روند اصلاحات چین را که در دوره "دنگ" بنا نهاده شد و هر یک از نسل‌های بعدی آن را تداوم بخشیدند با شتاب بیشتری ادامه می‌دهند. در عین حال، آنها سیاست خارجی چین را با حفظ آرمان تمدن چینی با روش آرام و روان‌تری به پیش می‌برند. در مجموع تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ، یک قدرت صلح‌جو و یک قدرت الگو سه مؤلفه‌ای است که رهبران چین بر اساس ادراکات و بنیادهای معناگرایانه خود در حوزه سیاست خارجی آن هم به قول کنث والتز از نوع نگاه درون به برون، برای چین ترسیم می‌کنند.

منابع و مأخذ

۱. آذری پور (۱۳۸۰). «چالش‌های مقابل چین در آغاز قرن جدید»، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، سال پانزدهم، شماره ۱۴۹.
۲. آشوری، داریوش (۱۳۵۸). نگاهی به سرزمین، تاریخ، جامعه و فرهنگ چین از دیرینه دکتترین روزگار تا پایان سده نوزدهم، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
۳. اپتر، دیوید و چارلز، اندی پین (۱۳۸۰)، *اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی*، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. بی نام (۱۳۹۳)، «مکاتب سیاست خارجی چین و نگاه به امریکا»، برگرفته از: <http://www.asipress.ir/vdcipqaw.t1avy2bcct.html>. کد مطلب ۵۸۶۷۳.
۵. چانگ چینگ، جائو و دیگران (۱۳۷۹). *چین و آسیای مرکزی (مناسبات سیاسی، اقتصادی و امنیتی)*، ترجمه محمدجواد امیدوار نیا، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۶. چی، ون - شون (۱۳۸۱). *مائو و مائوئیسم*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: خجسته.
۷. خضری، رویا (۱۳۸۷). «نقش فرهنگ در جهت‌گیری سیاست خارجی چین»، *دانشنامه حقوق و سیاست*. شماره نهم.
۸. سلیمی، حسین و لیلا رحمتی پور (۱۳۹۳). «مطالعه مقایسه‌ای فرهنگ استراتژیک آمریکا و چین»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفدهم. شماره سوم.
۹. شاهنده، بهزاد و سید جواد طاهایی (۱۳۸۳). *چین نو: دنگ شیائو پینگ و اصلاحات*، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۰. طاهایی، سید جواد و مریم اتابکی (۱۳۷۴). «در آمدی بر نگرش چین به روابط بین‌الملل»، *راهبرد*، شماره هفتم.
۱۱. طارم سری، مسعود، عبدالرحمن عالم و بهرام مستقیمی (۱۳۷۰). *چین: سیاست خارجی و روابط با ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۸*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۲. فام، یزدان (۱۳۸۷)، «مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی»، *فصلنامه مطالعه راهبردی*، سال یازدهم، شماره دهم.
۱۳. قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۳)، «ریشه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک سیاست خارجی چین»، *جستارهای سیاسی معاصر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. شماره چهارم.
۱۴. قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۲)، «بنیادهای امنیتی سیاست خارجی چین»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال شانزدهم. شماره دو.
۱۵. کسینجر، هنری (۱۳۹۲). *چین*، ترجمه حسین راسی، تهران: فرهنگ معاصر.
۱۶. نساجی، سمیرا (۱۳۹۱). «تجزیه و تحلیل سیاست خارجی نسل پنجم رهبری جمهوری

خلق چین نسبت جمهوری اسلامی ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان.
۱۷. وردی نژاد، فریدون (۱۳۸۶). مصاحبه اختصاصی با سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در چین در سال‌های ۲۰۰۵ - ۲۰۰۱.

1. Callahan, William A (2004). "National Insecurities: Humiliation, Salvation and Chinese Nationalism", *Alternatives*, Vol.29, No.2.
2. Cherrington, Ruth (1997). "Generation Issues in China: A Case Study of the 1980 Generation of Young Intellectuals", *British Journal of Sociology* 48.
3. Deshpande, G.P (1990). "The World and China: Four decades of China's Foreign Policy", *China Report*, Vol.26, No.1.
4. Frankel, Joseph (1971). *The Marking of Foreign Policy: An Analysis of Decision Making*, London, Oxford University Press.
5. Freidman, Edward (1991), "The Foreign Policy The Li Peng Group", *Asian Outlook*, Vol.26, No.4.
6. Goldstein, Avery (2001). "The Diplomatic Face of China's Grand Strategy: A Rising Power's Emerging Choice", *The China Quarterly*, No.168.
7. Gettings, John (2006). *The Changing Face of China, From Mao to Market*, Oxford: Oxford University Press.
8. Halper, Stefan (2007). "Wrongly Mistaking China", *The American Spectator*, Vol.40, No.1.
9. "Hu Jintao Urges Party School to Play more Important Roles in Contry's Development", *Xinhua*, 28 October 2008, Available at:
<http://news.Xinhuanet.com/english/2008-10/28/content-1026878.htm>
10. Hsing, Loh Su and Kerry Brown (2011). "Tring to Read the News "Assertive" China Right", Available at:
http://www.chathamhouse.org.uk/files/18402_0211brownhsing_pp.pdf.
11. Jakobson, Linda (2008), "Does China have an Energy Diplomacy?", *Reflection on China's Energy Security and its International Dimension*, *Energy Security and Europe*.
12. Jakobson, Linda, Knox, Dean (2010). "New Foreign Policy Actors in China", *Stockholm International Pease Research Institute (SIPRI Policy Paper)*, September. No. 26.
13. Wen, Jibao (2007). "Our Historical Tasks at the Primary Stage of Socialism and Several Issue Concering China's Foreign Policy", *People's Daily*.
14. Kapur, Harish (1987). *As China Sees the World: Perception of Chinese Scholar*, New York: ST Martin's Press.

15. Li, N (2010). "Chinese Civil Military Relations in the Post Deng Era: Implications for Crisis Management and Naval Modernization", *China Maritime Studies (US Naval War College: Newport, RI)*, No.4.
16. Li, Cheng (2008). "China's Fifth Generation: Is Diversity a Source of Strength or Weakness?", *Asia Policy*, Washington, No. 6.
17. Levey, Marion (1992). "Confucianism and Modernization", *Society*, 29 May/June.
- Miller, A.L (2009). "The Central Committee Department under Hu Jintao", *China Leadership Monitor*, Winter, No.27.
18. Sebenius, James K. and Cheng (Jason) Qian (2008). "Cultural Notes on Chinese Negotiating Behavior", *Harvard Business School Working Paper*, No.09-076, Retrieved February 19, 2014, from [www.hbs.edu/faculty/Publication %20Files/09-076.pdf](http://www.hbs.edu/faculty/Publication%20Files/09-076.pdf).
19. Scobell, Andrew (2003), *China's Use of Military Force: beyond the Great Wall and the Long March*, New York: Cambridge University Press.
20. Shrik, S (2007). "Changing Media, Changing Foreign Policy in China", *Japanese Journal of Political Science*, Volume8, No1.
21. Teiwes, Frederick C (1984). "Leadership, Legitimacy and Conflict in China", *New York: Palgrave Macmillan*.
22. Yizhou, Wang (2009). "An Analysis of China's Foreign Policy Factor", *World Economics and Politics*, Vol. 249, No.9.